

سرچشمه‌های یونانی - رومی محتوا و ساختار شاخص‌ترین آموزه‌های مسیحی

حسن دین پناه / دانشجوی دکتری ادیان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

hasandinpanah@gmail.com

سید علی حسینی / استادیار گروه ادیان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

seyedAli5@Gmail.com

دریافت: ۱۳۹۵/۰۳/۲۶ - پذیرش: ۱۳۹۵/۰۷/۲۸

چکیده

آیین مسیحیت پس از هفتاد میلادی، توانست لباس یهودیت را از تن خارج کند. اندیشه استقلال و جدایی از یهودیت، این آیین را وادار به بکارگیری تمدن، فکر و فرهنگ یونانی - رومی کرد. پولس و بیشتر از وی، دفاعیه‌نویسان و پدران کلیسا به جهت شکل‌گیری و تبیین آموزه‌های مسیحی، محتوا یا ساختار مهم‌ترین شاخصه‌های اعتقادی را از اندیشه‌های یونانی - رومی عصر خود وام گرفتند. این جستار، با تحلیل اسنادی به تبیین منشأ یونانی - رومی تثلیث، تجسد، فدیه و گناه نخستین، که از شاخص‌ترین آموزه‌های مسیحی به‌شمار می‌روند، پرداخته است. حاصل یافته‌ها نشان می‌دهد که مسیحیت هم محتوا و هم ساختار «الوهیت(تثلیث)» و «تجسد» را در مقوله‌های یونانی تفسیر کرد. مسیحیت دارای محتوای «فدیه» و «گناه نخستین» بود، اما فرم و ساختار آنها را از فرهنگ یونانی - رومی تأثیر پذیرفت.

کلیدواژه‌ها: الوهیت، تثلیث، تجسد، فدا، گناه نخستین، یونانی - رومی.

مقدمه

جای شگفتی است که برخی اندیشمندان، مسیحیت را اصل و اسلام را فرع بر آن تلقی کرده‌اند؛ زیرا به باور اینها اصل و مصدر اسلام و قرآن، انجیل و مسیحیت است و اسلام، دربردارنده هیچ دعوت و نبوت جدیدی نیست(حداد، بی‌تالف)، ص ۶۵-۵۹؛ همو، بی‌تا(ب)، ص ۱۰۶-۱۰۹). و حال آنکه مسیحیت در آغاز ظهور و شکل‌گیری، به عنوان یک آیین مستقل از یهود، چیزی از خود نداشت. بر خلاف آیین اسلام، هر آنچه از عقاید و باور دارد، با گذشت زمان، در دل حوادث تاریخی و تحت تأثیر فرهنگ یونانی - رومی شکل گرفته، به وجود آمده‌اند(ویور، ۱۳۹۳، ص ۹۰-۱۰۰؛ والز، ۱۳۸۹، ص ۱۹-۲۴). از نظر علامه طباطبائی، بر انسان متدبر و بینا لازم است که سخنان قرآن درباره خداوند را با آنچه کتاب مقدس برای خداوند اثبات نموده - که در واقع از اساطیر یونان و خرافات چین و هند سرچشمه می‌گیرد - مقایسه نمود تا به درک امتیاز برجسته مطالب قرآنی نایل آید(طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۹۶).

جامعه اولیه مسیحی در حدود ۳۰ الی ۷۰ میلادی، که در اورشلیم زندگی می‌کردند، به نحو چشم‌گیری یهودی بودند. در واقع به عنوان یک فرقه یهودی ظاهر شدند. ولی همزمان با سقوط دولت یهود در اورشلیم و نیز تخریب هیکل سلیمان به دست رومیان، جنبش اولیه مسیحی، اورشلیم را در سال ۷۰م ترک کردند، یا به قولی فرار کردند و در انطاکیه(سوریه امروزی) سکونت یافتند. در انطاکیه تفکر یونانی‌مآبی (هلینیزم) در اوج خودش بود. ازاین‌رو، این جنبش، از قالب یهودی خود جدا و به مسیحیت یونانی تغییر یافت. نام این جنبش یعنی (christiano) به معنای «مسیحیان» را نخستین بار مشرکان انطاکیه به مریدان مسیح اطلاق کردند(والز، ۱۳۸۹، ص ۱۹-۲۴؛ یگر، ۱۳۸۹، ص ۲۹).

مسیحیت، هرچند زاده فرهنگ یهود و ریشه در کتاب مقدس عبری داشت، اما منحصراً متأثر از فرهنگ یهود نبود؛ زیرا تکامل و تطور اندیشه مسیحی، در تأثیرپذیری و وام‌گیری آن از مکاتب، ادیان، زبان، فکر و فرهنگ یونانی - رومی است(دورانت، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۶۸۹؛ آشتیانی، ۱۳۶۸، ص ۴۸۰). مسیحیت، همانند نهالی است که در سرزمینی رشد کرد که بذر آن را «یونان» آماده کرد و خاک آن را «روم» حاصلخیز کرد. در واقع، حاکمان سیاسی دوران ظهور مسیحیت، رومیان بودند. رومیان در آغاز با تعالیم ادیان مختلف کاری نداشتند. حتی دین رومی، که دین چندخدایی و شرک بود، معجونی از فرهنگ‌ها، سنن و آیین‌های متنوع در سراسر امپراطوری بود. ازاین‌رو، مسیحیت در این امپراطوری آموخت که برخی از بهترین قسمت‌های ادیان و آیین‌های پیرامون را اقتباس کند و آنها را با نظام عقیدتی خود هماهنگ ساخته، درآمیزد. برای مثال، گردهمایی اسقف‌های نواحی مختلف جهان با عنوان «شورا» و

بحث و تصمیم‌گیری آنان در مسائل مربوط به کل مسیحیت، از ساختارهای امپراتوری رومی اقتباس شده است. مانند نخستین شورای جهانی، که برای حل مسائل عقیدتی در شهر نیقیه برپا شد. علاوه اینکه فتوحات و فرمان‌روایی رومیان موجب ناآرامی و ناامنی اجتماعی بسیاری میان اقوام شد. بدین سبب، فضا و شرایط برای پیدایش و گسترش ادیان تازه‌ای مانند مسیحیت، که نوید اخوت، محبت و نجات می‌دادند، آماده بود (ویور، ۱۳۹۳، ص ۹۶-۱۰۹؛ ناردو، ۱۳۸۵، ص ۱۳-۱۵).

با وجود اینکه، در سال ۱۶۸ ق.م رومیان در نتیجه جنگ‌های متعدد و کشتار صدها هزار انسان بر یونانیان غالب شدند و حاکم سیاسی مغرب‌زمین شدند و در ۵۱ ق.م امپراطوری روم، ممالک شرق و غرب را به تصرف خود درآورد، ولی این فرهنگ و اندیشه یونانی بود که در دوران رومی - مسیحی به حیات خود ادامه داد (میلر، ۱۹۸۱، ص ۱۳-۱۴؛ یگر، ۱۳۸۹، ص ۱۳).

اندیشمندان مسیحی، انتشار تمدن و علوم یونانی را در پیش از میلاد مسیح، حکمت الهی می‌دانند که خداوند به واسطه اسکندر مقدونی، دنیای قدیم را برای ظهور مسیح و نشر انجیل او آماده ساخت. برای نمونه، اگر رسولان با ساکنان هر مکانی به زبان یونانی تکلم نمی‌کردند، مسیحیت نمی‌توانست به سرعت پیشرفت کند (میلر، ۱۹۸۱، ص ۱۲). پولس رسول، برای ابلاغ بشارت مسیح به یهودیانی که در خلال سفرها شخصاً به ارشاد آنها می‌پرداخت، از زبان یونانی و توأم با ظرافت‌های استدلال منطق یونانی استفاده می‌کرد. وی باورهای یهودی خود را با عقاید و اندیشه‌های رایج یونانی مآبی عصر خود جمع کرده، با بهره‌گیری از ذوق و استعداد خود، به تبلیغ و تفسیر جدیدی از مسیحیت پرداخته است (ایلخانی، ۱۳۸۰، ص ۷۳-۷۵). رسولان نیز عهد عتیق را نه از متن اصل عبری آن، بلکه از ترجمه یونانی آن ملقب به سبعینیه (Septuagint) «هفتادگانی»، که نزدیک به هفتاد تن از دانشمندان یهودی در دوره یونانی مآبی در قرن دوم ق.م، آن را از عبری به یونانی ترجمه کردند نقل می‌کردند (یگر، ۱۳۸۹، ص ۳۰).

با وجود این، بیشترین تأثیرپذیری و نقش اصلی در شکل‌گیری الهیات مسیحی در «دوره آباء» (۱۰۰-۵۰۰م) مشاهده می‌شود. در این دوره، مسیحیت با نزاع‌ها و اختلاف‌نظرهای بیشتری در مورد عقاید مواجه بود (ویور، ۱۳۹۳، ص ۱۰۰). از این رو، پدران کلیسا با نوشتن دفاعیه‌ها (Apologetics) به حل مسائل عقیدتی، تبیین و دفاع از آنها در برابر منتقدان پرداختند (مک‌گراث، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۳۳-۳۴). اساسی‌ترین موضوع گسترش کلیسا، همین دفاعیه‌ها بوده است. آنان برای ابراز نوعی تمایز با یهودیان و اینکه می‌خواهند مستقل از آنان باشند، محتوا یا ساختار برخی از آموزه‌های الهیاتی را از یونان وام گرفته، در چارچوب فرهنگ یونانی، الهیات خود را سازماندهی کرده و به کمک اندیشه‌های فلسفی دنیای یونان،

ساختاری را به وجود آوردند. برای نمونه، یوستین شهید (۱۰۰-۱۶۵م) و تئوفیلوس اهل انطاکیه (اواخر قرن دوم) و دیگران، برای حل مشکلات عقیدتی، الهیات مسیحی را با اندیشه‌های فلسفی یونان ترکیب کرده، از این طریق مسیحیتی سازمان‌یافته ارائه دادند (ویور، ۱۳۹۳، ص ۱۰۴-۱۰۵).

مسیحیان حتی در زمینه مکان عبادت و یا سلسله‌مراتب روحانی نیز هرچند در آغاز شکل‌گیری از الگوی کنیسه یهودیان پیروی می‌کردند، ولی وقتی در جهان یونانی مآب قرار گرفتند، الگوی کنیسه را رها کرده، تحت تأثیر نظام مدنی یونان، نوعی نظام سلسله‌مراتب محلی را به وجود آوردند. کلیساها، یکی از کشیشان را برای رهبری برمی‌گزیدند تا بر کارها نظارت کند و آنها را هماهنگ سازد. نام این کشیش «ناظر یا اسقف» بوده، که همانند پادشاه از مرجعیت و قدرت بالایی برخوردار بوده است (دورانت، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۵۸؛ والز، ۱۳۸۹، ص ۲۹؛ ویور، ۱۳۹۳، ص ۱۰۵).

اکنون سؤال مهم این است که تفسیر مسیحیت از شخصیت حضرت عیسی علیه السلام و آموزه‌های بنیادین، که تنها حول محور شخصیت مسیح دور می‌زند، از کجا نشأت گرفته است؟ آیا این دیدگاه که مسیحیت، تکامل دین یهود است و تنها از فرهنگ یهود اثر پذیرفته، درست است؟ مطالب بالا پاسخ کلی به این سؤال اصلی بود. اما در این نوشتار، برای تأثیرات فرهنگ یونانی - رومی بر آموزه‌های شاخص مسیحی شواهدی مطرح می‌باشند در حقیقت، ادعای مزبور با بیان اسناد و موارد تأثیرپذیری اثبات خواهد شد. این نوشتار درصدد است به تحلیل ریشه‌ای محتوا و ساختار چهار آموزه بنیادین مسیحی، یعنی الوهیت (تثلیث)، تجسد، فدا و گناه اولیه بپردازد. پژوهش در این زمینه، از این جهت ضروری است که اولاً، این آموزه‌ها، از مهم‌ترین شاخصه‌های اعتقادی مسیحیت به‌شمار می‌روند. به باور مسیحیان، نیرو و تأثیر منفی «گناه اولیه» ذاتی بر انسان آن‌قدر زیاد است که خداوند بایستی با «سه اقنوم» و شخصیت «تجسد» یافته، بر روی زمین ظاهر شود. سرانجام با شکل‌گیری «کلیسا» و «فدای» خود برای آن، انسان‌ها از آثار گناه ذاتی رهایی یابند. ثانیاً، بی‌تردید در زمینه ریشه‌های مسیحیت منابع درخور توجه وجود دارد. مانند کتاب *ریشه‌های الهیات مسیحی در مکاتب گنوسی و افلاطونی میانه*، که توسط محبوبه هادی‌نا تدوین شده و درصدد تبیین این مطلب است که پولس و الهی‌دانان اولیه مسیحی در کلیسای اسکندریه، در تبیین الهیات مسیحی از مکاتب گنوسی و افلاطونی میانه تأثیر پذیرفتند. یا اینکه در لابه‌لای برخی منابع به ریشه‌یابی مسیحیت پرداخته شده است، مانند کتاب *تحقیقی در دین مسیح نوشته جلال‌الدین آشتیانی*، که در یکی از فصل‌ها به اختصار درصدد تبیین آن است، ادیان اسراری مانند میترائسم و یا دین پارسیان و نیز مذاهب امپراطوری روم، مذاهب فلسطین و دین یهود، پایه و ریشه مسیحیت بوده‌اند و مسیحیت از اینها تأثیر پذیرفته است. با وجود این، نوشتاری که منشأ محتوا و ساختار این آموزه‌ها را به طور مستقل به تحلیل بنشیند، مشاهده نشده است.

تثلیث

آموزه «تثلیث»، که به الوهیت مسیح مربوط می‌شود، به عنوان هسته مرکزی و پیچیده‌ترین جنبه‌های الهیات مسیحی شناخته می‌شود (مولند، ۱۳۶۸، ص ۳۳۳؛ مک‌گراث، ۱۳۸۵، ص ۳۱۸). فرقه‌های منکر تثلیث، معمولاً به عنوان انشعابات مسیحیت تلقی می‌شوند؛ انشعابات‌هایی که نمی‌توان آنها را جزئی از مسیحیت به‌شمار آورد (توحیدی، ۱۳۹۳، ص ۲۲۳). هرچند به باور مسیحیان، این عقیده مخالف با بدیهیات عقلی است، اما الهیدانان مسیحی عادتاً آن را سر مقدس الهی تلقی می‌کنند که ذهن انسانی از درک آن عاجز است (برانتل، ۱۳۸۱، ص ۸۳).

«تثلیث»، در لغت به معنای سه‌بخش کردن چیزی (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۷۵)، و در اصطلاح الهیات، خدا را سه دانستن است. واژه لاتینی آموزه تثلیث Trinity است که به باور مسیحیان، به معنای اعتقاد به الوهیت آفریدگار جهان (پدر)، الوهیت عیسی (پسر) و روح القدس است. نخستین کاربرد شناخته‌شده اصطلاح «تثلیث» در تاریخ مسیحیت، اصطلاح یونانی «تریاس (Trias)» است که توسط *تئوفیلوس اوتلیکوس* (Theophilus to Autolykus) در سال ۱۸۰ میلادی، در اثری به نام *تئوفیلوس به اتولیکوس* (Theophilus to Autolykus) به کار گرفته است (باغبانی، ۱۳۸۹، ص ۵۰۰).

هرچند همه تلاش مسیحیت این است که برای تثلیث ریشه کتاب مقدس بیابند، و از این رو، ادعا می‌کنند صیغه جمع آمدن نام خداوند (الوهیم) و افعال و ضمائر مربوط به آن (پیدایش ۱: ۲۶؛ ۳: ۲۲ و ۱۱: ۷)، یا سه بار تکرار شدن نام «یهوه» در یک عبارت (اعداد ۶: ۲۴-۲۶) و واژه «قدوس» در یک عبارت دیگر (اشعیا ۶: ۳) از عهد قدیم، به تثلیث اشاره دارد. یا برای اثبات تثلیث در عهد جدید، به این عبارت از انجیل متی استناد می‌کنند که می‌گوید: «ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمیم دهید» (متی ۲۸: ۱۹)، ولی حقیقت این است که هیچ بیان صریحی از آموزه تثلیث، در عهد عتیق و یا جدید وجود ندارد (الیاده، ۱۹۸۷، ج ۱۵، ص ۵۴). نخستین بار تبیین عقاید الهیاتی این آموزه، در مهم‌ترین اعتقادنامه مسیحیت، یعنی اعتقادنامه آتاناسیوسی (نقیه) آمده است (برانتل، ۱۳۸۱، ص ۸۴).

اما چگونه مردمی که هر روز در مراسم نیایش خود می‌خواندند: «یهوه خدای ما واحد است»، به خدای سه‌گانه (تثلیث) ایمان آوردند؟ دو دیدگاه در این زمینه وجود دارد: در یک دیدگاه، نویسندگان پرشماری به تأثیرات آیین هندو و مصر باستان بر مسیحیت در مسئله الوهیت و تثلیث اشاره کردند. در تبیین شواهد تأثیرپذیری و وام‌گیری مسیحیت از این‌گونه ادیان، از دو راه وارد می‌شوند: یکی از راه شباهت فراوانی که مسیحیت با این ادیان دارد، به گونه‌ای که نمی‌توان این شباهت‌ها را امر تصادفی تلقی کرد، بلکه این شباهت‌ها، نشانه‌ای از این تأثیرپذیری است. دیگری اینکه در حدود چهار قرن پیش از میلاد

مسیح، در پی کشورگشایی اسکندر مقدونی، شاگرد ارسطو، بسیاری از سرزمین‌ها مانند آسیای صغیر، سوریه، فلسطین، مصر، بین‌النهرین، هندوستان و سایر مناطق به اشغال یونانی‌ها درآمد. در نتیجه این سلطه، اندیشه‌ها و فرهنگ یونانی (هلنی)، فرهنگ مصر باستان و اسطوره‌های هند به مناطق مختلف تحت سیطره و گسترش منتقل شد. در واقع این دوران، که به «دوران یونانی‌مآبی» معروف است، بستری برای تعامل میان فرهنگ‌های گوناگون پدید آورد که از آن میان، می‌توان به تعامل مسیحیت با اندیشه یونانی و ادیان دیگر اشاره کرد (میلر، ۱۹۸۱، ص ۱۱؛ یگر، ۱۳۸۹، ص ۹). بخصوص اینکه دانشمندان آن مناطق، به سرزمین‌های تحت سلطه یونانی‌ها رفت و آمد داشتند و با فرهنگ‌های بیگانه آشنا شدند. از جمله می‌توان از پولس نام برد که علاوه بر تعلیم یهودی، از تعلیم یونانی و از سایر مکاتب گوناگون بهره‌ها برده، بعدها آنها را در آیین مسیحیت وارد کرده است (تنیر، ۱۳۶۲، دیباچه کتاب؛ خواص، ۱۳۹۲، ص ۳۲۴-۳۲۵).

بنابراین، قائلان به این دیدگاه، معتقدند: چون سابقه تاریخی ادیان باستانی مانند مصر باستان و هندوئیسم بیشتر است و مسئله تثلیث هم در آن ادیان وجود داشته، پس در شکل‌گیری تثلیث مسیحی نقش بسزایی داشتند. در نظام الوهیت آیین هندو، شکل‌های مختلفی از تثلیث خدایان در دوره‌های متفاوت به چشم می‌خورد که مهم‌ترین تثلیث مربوط به دوره کلاسیک این آیین، یعنی از حدود ۵۰۰ ق.م تا ۵۰۰ م است. اجزای تشکیل‌دهنده آن عبارت‌اند از: سه خدا، یعنی «برهما»، «ویشنو» و «شیوه». برهما، خدای آفریننده جهان و ویشنو، خدای حافظ و نیک‌خواه و شیوه، مظهر نابودگری و ویرانگری است. این سه خدا، بر روی هم تری‌مورتی (Trimurti) یا تثلیثی را می‌ساختند که حکایت‌گر سه جنبه واقعیت متعال (برهمن) بود (هینلز، ۱۳۸۹، ص ۹۳-۸۰؛ موحدیان و رستمیان، ۱۳۸۶، ص ۶۳-۶۶). مصریان باستان نیز به اسطوره خدایان سه‌گانه «اوزیریس»، «ایزیس» و «هوروس» اعتقاد داشتند. به باور آنان، اوزیریس که خدای کشاورزی بود و بعدها خدای سرزمین مردگان شد، با خواهر خود/یزیریس، که او را الهه مادر می‌دانستند، ازدواج کرد و خدای دیگری از این پیوند به وجود آمد که او را خدای خورشید، یعنی هوروس می‌نامیدند (بی‌ناس، ۱۳۷۲، ص ۵۲-۵۳).

در دیدگاهی دیگر، برخی نویسندگان بر این باورند که مسیحیت، باور به تثلیث را از سنت فلسفه یونان باستان وام گرفته و به نوعی متأثر از آن است؛ زیرا در عهد باستان، مقوله الوهیت مصادیق بسیار متنوعی داشته است. در سنت فلسفی یونان باستان، تصور سلسله‌مراتب برای موجودات الهی رایج بود؛ هر فردی می‌توانست ضمن پذیرش یک خدای برتر، خدایان پایین مرتبه‌ای را نیز تقدیس کند. دفاعیه‌نویسان نخستین مسیحی، با کمک و تحت تأثیر باورهای یونانی در باب تکثر خدایان، به تبیین اینکه چگونه مسیح و روح القدس، در کنار خدای یکتا می‌توانند خدا باشند، پرداختند. آنان با به‌کارگیری

مستقیم از سنت فلسفی یونان، تلاش کردند تا توجیه عقلانی برای طرح خدای پدر، خدای پسر و روح‌القدس ارائه کنند. برای برخی از دفاعیه‌نویسان، الهیات چندخدایی فرهنگ یونان، بهترین فرصت برای عرضه نهضت نوپای مسیحیت بود (ویلکن، ۱۳۸۱، ص ۹۲-۹۳).

الهیات فلسفی و عقلی اندیشمندان یونان، از مهم‌ترین سنت‌های یونانی است که در ادیان شرقی، یهودیت و سنت مسیحی نفوذ کرد. با اینکه گاهی سنت یونانی، متعارض با آن ادیان است، ولی فاتحانه اندیشه خود را در فرهنگ و الهیات آنها ادغام کرد. متفکران یونانی به خدایان متعددی باور داشتند که آنها را «به وجود آمده» می‌دیدند. در یونان باستان، که هنوز مفاهیم علت و معلول پیدا نشده بود، درباره خدایان اندیشه زایش و زاد و ولد را مطرح می‌کردند. با این اندیشه، همه افراد الوهی را به هم پیوند می‌دادند. در نتیجه، نسب‌شناسی نظام‌مندی از خدایان ایجاد شد. برای نمونه، شخص زئوس و بسیاری از الوهیت‌های ادیان بزرگ، والدین و ایام جوانی خود را داشتند (یگر، ۱۳۸۹، ص ۷۵-۷۷). در مسیحیت نیز یکی از مباحثی که در کانون الهیات تثلیثی قرار دارد «خویشاوندی (Kin ship)» و برقراری نسب میان پدر (خدا) و پسر (مسیح) و روح‌القدس است. در باور آنان، روح‌القدس محبتی دوسویه میان پدر و پسر است که آنها را به هم پیوند داد و بدون روح‌القدس، محبت پدر و پسر به یکدیگر ناقص است. پدر و پسر در این روح به طور کامل متحدند (ویلکن، ۱۳۸۱، ص ۱۱۱-۱۱۴؛ ویستر، ۱۹۹۹، ص ۶۹).

خدایان در اسطوره‌های یونانی، در اجرای امور عالم، چونان کودکان هنگام بازی ترسیم شده‌اند. همان‌گونه که یک کودک، به‌تنهایی قادر به بازی کردن نیست، ایزد و پادشاه ایزدان، یعنی زئوس نیز به تنهایی نمی‌تواند به امور عالم پردازد؛ حداقل دو ایزد دیگر مانند آپولون و دیونیزوس نیز برای این کار لازم هستند. بر اساس این تلقی، یک‌خدایی (توحید) منجر به اطلاق خطرناک فلسفی و مانع از واقع‌گرایی خواهد شد (آنتوین، ۱۹۹۵، ص ۷۵).

در مسیحیت نیز فیض و راستی خداوند، هیچ‌گاه به‌تنهایی نمی‌رسد، بلکه با وجود مسیح متجسد، رنج و بلای اوست که همه انسان‌ها از بندگی گناه نخستین نجات خواهند یافت (یوحنا، ۱: ۱۷؛ رساله به تیتس، ۳: ۴؛ میشل، ۱۳۷۷، ص ۷۴؛ آگریدی، ۱۳۷۷، ص ۱۸۶). همچنین با وجود واسطه‌ای چون روح‌القدس است که عامل اجرایی الوهیت، ایفاکننده نقش در نجات‌شناسی و تکمیل‌کننده کار پنهان نجات ابدی انسان است (برانتل، ۱۳۸۱، ص ۸۸؛ برادریک، ۱۹۴۴، ص ۲۵۰). اساساً، مسئله تثلیث بیشتر از جانب اندیشمندانی چون پولس، یوستین، تئوفیلوس و غیره مطرح شد که زمینه فکری یونانی - رومی داشتند، نه کسانی مانند پطرس و یعقوب که در فرهنگ یهود رشد کرده بودند.

بنابراین، الوهیت مسیح و آموزه تثلیث از ابتدا در مسیحیت به صورت روشن مطرح نبوده است، بلکه پدران کلیسا در دفاعیه‌نویسی‌ها، شکل‌گیری و تبیین باورهای الهیات مسیحی محتوا و ساختار این آموزه را از یونان وام گرفتند (ویور، ۱۳۹۳، ص ۱۰۵؛ والز، ۱۳۸۹، ص ۱۹-۲۴). شاهد این مدعا، مسیحیانی مانند آریوس هستند که در قرن چهارم، با اینکه رساله‌های پولس و انجیل یوحنا را می‌پذیرفتند، اما علیه الوهیت مسیح احتجاج می‌کردند. برخی نویسندگان معتقدند: پولس و انجیل یوحنا لزوماً نمی‌خواستند الوهیت مسیح را تصدیق کنند و هیچ دلیل متقن بر این مسئله که آنها مسیح ازلی را خدا به معنای دقیق کلمه می‌دانستند، وجود ندارد. آنان می‌گویند: منظور پولس در نامه فیلیپیان (۲: ۶-۱۱) این بود که مسیح در حالت ازلی و وجود قبلی همانند خدا، غیرجسمانی بود. به همین دلیل با خدا برابر بود. و اینکه پولس نام خداوند به مسیح داد، مراد او این بود که هر زبانی برای تمجید از خداوند، اقرار کند که مسیح پس از رستاخیز، خداست، وگرنه مراد او الوهیت مسیح نبود؛ زیرا میان خدا نامیدن مسیح و اعتقاد به توحید تعارضی وجود ندارد. یوحنا هم که می‌گفت: «لوگوس (کلمه) خدا بود»، منظور او این بود که لوگوس نسبت به ما، که موجودات ناقصی هستیم، خداست. او تنها با «استفاده نابجا از زبان» لوگوس را خدا می‌نامد و آلا لوگوس خدای واقعی نیست (ولفسن، ۱۳۸۹، ص ۳۳۹-۳۴۰ و ص ۶۰۳-۶۰۴). حتی انجیل یوحنا، خود تصریح دارد که مسیح، خود را رسول و فرستاده خدا می‌داند نه خدا: «خدا از شما می‌خواهد که به من که فرستاده او هستم ایمان بیاورید» (۱۳: ۱) یا مسیح می‌گوید: من از آسمان نزول کردم تا آنچه خدا خواسته است را انجام دهم، نه آنچه که خود می‌خواهم (۶: ۳۸).

در حقیقت حل اصلی مسئله الوهیت مسیح، به نام علمای قرن چهارم مسیحی ثبت شده است (میلر، ۱۹۸۱، ص ۲۰۲). اولین بار جدایی میان الوهیت پدر و الوهیت پسر را «اوريجن» (ح. ۱۸۵-۲۵۴) پایه‌گذاری کرد. تألیفات او سنگ زیربنایی بود که پس از او بیشتر پدران کلیسا به آن اعتماد کردند. آموزه تثلیث را نیز نخستین بار «ترتولیان» (ح. ۱۶۰-۲۲۵) در کتاب «بر ضد پراکسیاس» (*Against Praxeas*) مورد تبیین قرار داد (باغبانی، ۱۳۸۹، ص ۱۰۰ و ۱۰۳). بعدها در شوراهاى اولیه و به کمک آباء کلیسا، عقیده تثلیث مورد تبیین، دفاع و تصویب واقع شد (کتکیزم، ۱۹۹۴، بند ۲۴۹-۲۵۰). توضیح اینکه در سال ۳۲۵م، در واکنش به دیدگاه‌های آریوس، که می‌گفت: مسیح مخلوق است و از ذات پدر نیست، شورای اول نیقیه شکل گرفت. در آن شورا، موضع آتاناسیوس که می‌گفت: پدر، پسر و روح‌القدس «هم‌ذات» هستند و اگر هم‌ذات نباشند، اعتقاد به تعدد خدایان و شرک لازم می‌آید، مورد تصویب و امضای آن شورا قرار گرفت (دورانت، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۷۷۰). در شورای نیقیه، الوهیت مسیح تثبیت شد.

در سال ۳۸۱م در شورای قسطنطنیه، الوهیت روح‌القدس مورد تأیید قرار گرفت. بنابراین، هرچند ریشهٔ تثلیث در شورای نیقیه است و مسیحیان با استناد به اعتقادنامهٔ نیقیه، معتقد به «تثلیث در عین وحدت» هستند؛ یعنی خداوند در عین آنکه ذاتاً یگانه است، سه شخص یا اقنوم دارد (کتیکزم، ۱۹۹۴، بند ۲۴۹-۲۶۰)، اما تصویب آخرین شاخهٔ آموزهٔ تثلیث در شورای قسطنطنیه دیده می‌شود که با رأی اکثریت، الوهیت روح‌القدس به تصویب رسید (تیسن، بی‌تا، ص ۹۵). کاتولیک‌ها، برای توجیه این امر می‌گویند: حقیقت و حیانی تثلیث از آغاز، عمدتاً از راه غسل تعمید بوده و در قالب موعظه، تعلیم مسیحی و دعای کلیسا بیان می‌شده است، اما تبیین این عقیده و دفاع از آن، از سوی شوراهای اولیه و به کمک آباء کلیسا صورت گرفت (کتیکزم، ۱۹۹۴، بند ۲۴۹-۲۵۰).

تجسد

«تجسد»، در لغت به معنای هیكل دار شدن، سه‌بعدی شدن (دارای طول و عرض و عمق) و در هیئت مادی در آمدن وجود غیرمادی است (دهخدا، ۱۳۳۵، ج ۱۴، ص ۳۹۴؛ آذرنوش، ۱۳۷۹، ص ۸۵)، و در اصطلاح کاتولیک، به معنای یگانگی و اتحاد بُعد الهی و سرشت ناسوتی، در ماهیت انسانی شخص مسیح است (الیاده، ۱۹۸۷، ج ۷، ص ۱۵۶)، تا با بدن و نفس گرفتن خود، نجات را برای ما به ارمغان آورد (برادریک، ۱۹۴۴، ص ۱۷۷). مسیح به تمام معنا، خدا و به تمام معنا، انسان است (میشل، ۱۳۷۷، ص ۶۶). بدنهٔ اصلی مسیحیت، به همین معنای ظاهری و تحت‌اللفظی تجسد که بیشتر در انجیل یوحنا مطرح شده (یوحنا، ۱: ۱۴-۱)، اعتقاد دارند (زیبایی‌نژاد، ۱۳۷۶، ص ۱۵۲-۱۴۸).

به باور کاتولیک‌ها، هرچند فهم و درک انسانی از این آموزه دشوار است، اما آن را سرّی عظیم دانسته و معتقدند: همان‌طور که تثلیث، سرّ وحدت در سه شخص است، تجسد مسیح نیز سرّ وحدت سرشت دوگانه، در یک شخص است. شخص مسیحی، بیشتر با «سرّ» شادمان است و از تناقض‌نماهای غرورآمیز وحی مانند حیات در مرگ، بودن در نبودن، لذت می‌برد (برانتل، ۱۳۸۱، ص ۸۲-۸۳ و ۹۳-۹۵). از نگاه آنان، تجسد خداوند امری ضروری است (اکوئیناس، ۲۰۰۶، بخش سوم، مسئلهٔ ۱، گفتار دوم)؛ زیرا اگر خداوند آدم و نسل او را به واسطه گناهشان عقوبت کند، با رحمت او منافات دارد. اگر هم از آنها درگذرد، با عدالتش ناسازگار است. عدالت اقتضا دارد مجرم به عقوبت برسد. از این رو، خداوند برای رفع تراحم رحمت و عدالت خود، به صورت مسیح، که در وی هیچ گناه نیست (رساله اول یوحنا ۳: ۵)، تجسم یافت تا آثار گناه را خود به دوش بکشد (تاپمولی‌یر، ۱۹۶۷، ج ۱۲، ص ۹۹۵)، و اگر حضرت آدم گناه نکرده بود و هبوط نمی‌کرد، هرگز تجسد مسیح رخ نمی‌داد (مولند، ۱۳۳۸، ص ۶۳؛ برانتل، ۱۳۸۱، ص ۱۰۸؛ مک‌گراث، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۵۵۷).

در بارهٔ پیشینهٔ آموزهٔ تجسد، جان‌هیگ اندیشمند مسیحی می‌نویسد:

دو نفر از همکارانم در دانشگاه بیرمنگام که به تدریس «عهد جدید» و مکتوبات قدیسان مسیحیت مشغول بودند، در خلال مطالعات تاریخی خود به این نتیجه دست یافتند که این فکر که عیسی مسیح، تجسم و تجسد خداوند است که به زندگی انسان‌ها روی کرده است، از ساخته‌های کلیساست که از دستمایه‌های سنت‌های دینی یهودی و یونانی الهام گرفته است. موضوعات و مضمون‌هایی که مشابه آنها را در سایر تعبیر تفکر دینی در مدیریت عهد باستان نیز می‌بینیم (هیگ، ۱۳۷۸، ص ۳۲).

به شهادت تاریخ، باور به تجسد و جسم گرفتن خداوند در قالب انسانی و آمدن او به جهان برای نجات مردم، پیش از مسیحیت در بیشتر جوامع وجود داشت. در باور هندویی، «ویشنو» خدایی است که ده/واتاره (Avatara) (تنزل یا تجلی) دارد و در هنگامه‌های افول اخلاق و زیاد شدن زشتی‌های جهان، از حالت لاهوتی به صورت ناسوتی ظاهر می‌شود تا عدالت و کارهای نیک را به جهان بازگرداند. یکی از مهم‌ترین تجلی او کریشنه (Krsna (krisna) است که هشتمین تجلی است. و برای نجات انسان‌ها به مانند قهرمانی سترگ متجسد شد و پس از مرگ، به آسمان بازگشت (هینلز، ۱۳۸۹، ص ۸۵؛ تنیر، ۱۳۶۲، ص ۵۷-۶۱؛ ایونس، ۱۳۷۵، ص ۱۱۹-۱۲۴). نهمین تجلی ویشنو، بودا و دهمین تجلی او، که در آخرالزمان مجدداً تجسم یافته و به جهان باز خواهد گشت، در قالب «کالکی» ظهور خواهد کرد که جوانی سوار بر اسب سفید است و جهان را که پر از شر و فساد شده، نجات خواهد داد (ایونس، همان، ص ۱۲۴-۱۲۶). در مسیحیت این باور دربارهٔ حضرت عیسی وجود دارد که پس از مرگ از قبر برخاسته و به آسمان نزد پدر بازگشته (لوقا، ۲۴: ۵۱) و دوباره به جهان باز خواهد گشت تا با تشکیل حکومت جهانی انسان‌ها را نجات دهد (مکاشفهٔ یوحنا، ۱: ۱۹).

در آیین مصر باستان، جزایر مارکزاس، واشینگتن یا در جزایر دریای جنوب به‌طور کلی، فردی یا افرادی تجسم الوهیت یا خدایان انسان صورت بودند. یک مبلغ مذهبی، در شرح یکی از این انسان‌خداها گفته بود: مرد بسیار پیری بود که در خانه‌ای بزرگ در میان حصار زندگی می‌کرد. در روزهایی که قرار بود انسان قربانی شود، در جلوی خانه خود بر نوعی چوب‌بست می‌نشست و در آن واحد، دو یا سه نفر انسان قربانی طلب می‌کرد. او به دلیل ترس شدیدی که در جزیره ایجاد کرده بود، از سراسر جزیره به او متوسل می‌شدند و برای او پیشکش می‌فرستادند (جرج فریزر، ۱۳۸۳، ص ۱۳۳-۱۳۷).

آنتی‌های یونان باستان، دمتریوس و پدرش آنتیگونوس را در ۳۰۷ ق.م به «خدایان نجات‌دهنده» ملقب کردند. برای این انسان‌های خداوار، محراب‌ها ساختند و کاهنی برای پرستش آنان گماشتند در خیابان‌ها گرد می‌آمدند و به سرود و رقص پرداخته و در آوازهایشان می‌گفتند: «او تنها خدای حقیقی

است» (همان، ص ۱۳۷). به‌طور کلی، خدایان یونانیان، دارای تشخیص انسانی بوده و به صورت اجسام مادی تصویر می‌شدند. تفاوت آنها با دیگران این بود که دارای توانایی‌های فوق‌العاده بودند. بیماری و آسیب نیز در آنها راه نداشت و فقط تحت شرایط غیر معمولی ممکن بود دچار فنا شوند که این فناپذیری با خوردن دائمی غذا و شرابی که خون خدایان را در رگ‌هایشان تجدید می‌کرد، جبران می‌شد (برکرت، ۱۹۸۵، ص ۱۸۲؛ مایلز، ۱۹۹۹، ص ۳۸).

مسیحیت، که ظهور و رشد آن در دوران یونانی مابی بود، در این عرصه نیز تأثیر پذیرفت. ورود تدریجی بحث تجسد، در عهد جدید قابل رصد است. در انجیل مرقس، که متقدم است، اثری از اصل تجسم الهی در پیکر عیسی دیده نمی‌شود، اما انجیل متی و لوقا، به نوعی زمینه را برای اعتقاد به تجسم ربوبیت در پیکر عیسی مسیح آماده می‌کنند. اولین بار پولس رسول بود که اظهار داشت: مسیح موجودی است آسمانی که طبیعت و ذات الهی دارد، ولی خود تنزل فرموده و صورت و پیکر انسانی را قبول کرده است (بی.ناس، ۱۳۷۲، ص ۶۱۷ و ۶۲۴).

مهم‌ترین هدف پولس، نشر و تبلیغ آیین مسیحیت در میان امت‌های غیر یهودی (مشرکان انطاکیه و شهرهای دیگر) بود که به ادعای خودش، از سوی مسیح مأموریت و رسالت داشت (اعمال رسولان باب ۹؛ غلاطیان، ۲: ۸-۷). اندیشه یهودی او در مورد حضرت عیسی و اصطلاح «مسیحا»، نزد آنان اندیشه‌ای بیگانه بود؛ زیرا کسی که در میان اسرائیل بزرگ نشده بود، این اصطلاح برای او معنا و مفهوم خاصی نداشت. اگر او می‌خواست همانند پطرس و یعقوب، که عیسی را تنها بشر و رسول الهی می‌دانستند، تبلیغ کند، کار به جایی نمی‌رُود. از این‌رو، برای اینکه آن امت‌ها را معتقد و متقاعد به خود سازد، از راه دیگر، که متناسب با اندیشه آن اقوام مشرک بود، وارد شده است. وی فلسفه و فرهنگ یونانی را تأیید و به عنوان تفکر غالب آن را تبلیغ می‌کرد. به گفته ویل دورانت، اقوام غیر یهودی، که هرگز عیسی را در حیاتش نشناخته بودند، نمی‌توانستند او را جز به شیوه خدایان منجی بپذیرند. از این‌رو، پولس به آنها گفت که عیسی، «خداوند» و روح الهی در جسم بشری است و هر که طالب زندگی جاوید است، باید نفس خود را با روح عیسی متصل سازد. استفاده از مفاهیم رایج عصر یونانی مابی، برای مشرکان مجاور پولس، قابل قبول‌تر از یهودیان بود (بی.ناس، ۱۳۷۲، ص ۶۱۷؛ دورانت، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۶۸۹؛ والز، ۱۳۸۹، ص ۲۵؛ ایلخانی، ۱۳۸۰، ص ۷۳-۷۵).

برخی از دفاعیه‌نویسان نخستین مسیحی، الهیات یونانی را بهترین فرصت برای عرضه نهضت نوپای مسیحیت می‌دانستند (ویلکن، ۱۳۸۱، ص ۹۳). بنابراین هم محتوا و هم ساختار آموزه تجسد از سنت‌های یونانی - رومی وام گرفت. بعدها آموزه تجسد، به همین معنای ظاهری، یعنی مسیح، حقیقتاً هم خدای

متجسد باشد و هم واقعاً یک انسان باشد، در شورای نیقیه و کالسدون (۴۵۱م) مطرح شده است (هیک، ۱۳۸۶، ص ۳۲۶). در شورای کالسدون، بر تعالیم شورای نیقیه که «کلمه ازلی خداوند به خاطر ما در طبیعت بشری عیسی مجسم شده و انسان گردیده...»، تأکید و اصرار ورزیده شد (میشل، ۱۳۷۷، ص ۱۰۳؛ میلر، ۱۹۸۱، ص ۲۴۱-۲۴۵). بنابراین، تدوین اعتقادنامه‌ها در دوره پدران کلیسا به تثبیت و شکل گرفتن الهیات مسیحی کمک کرد.

فدا

«فدا» یا «فدیه» (Redemption, Ransom) یکی از اصلی‌ترین آموزه‌های کاتولیک است (والش، ۲۰۰۵، ص ۴۱-۴۰). این واژه، در لغت به معنای عوضی است که انسان را از درد و رنج حفظ می‌کند (راغب، ۱۴۱۲ق، ص ۶۲۷، قرشی، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۱۵۵). این اصطلاح، در عهد قدیم، غالباً درباره خلاصی از جسد به کار رفته (تثنیه ۷: ۸)، اما در عهد جدید، اشاره به خلاصی از گناه و پیامدهای آن (تیطس، ۲: ۱۴؛ رساله به عبرانیان، ۹: ۱۵؛ متی، ۲۰: ۲۸)، خلاصی از بندگی شریعت (غلاطیان، ۴: ۵)، و کوشش در استعمال وقت خود در خدمت خداوند (افسیان، ۵: ۱۶) است (هاکس، ۱۳۸۳، ص ۶۴۵). آموزه فدا، به معنای بهایی است که مسیح با قربانی خود بر روی صلیب، پرداخت، تا انسان‌ها از چنگال «مرگ» و اسارت «گناه اصلی» رهایی یافته، به دنبال آن، رضایت الهی و خشنودی همه بشریت فراهم آید (رومیان، ۵: ۱۲-۲۱؛ والورد، ۱۹۶۹، ص ۱۲۱؛ برانتل، ۱۳۸۱، ص ۱۰۷؛ برادریک، ۱۹۴۴، ص ۲۸۴).

اساساً هدف از تجسد یافتن عیسی، همین امر فدییه بوده است (برانتل، ۱۳۸۱، ص ۱۰۷). حتی برخی بالاتر و در اهمیت فدییه گفته‌اند که مقصود نهایی خداوند از آفرینش عالم، فرشتگان و انسان‌ها، همین عمل فدییه بوده است. جهان خلق شده تا مکانی برای اجرای این عمل بزرگ و شگفت‌انگیز باشد. فرشتگان خلق شدند تا به عمل فدییه مشغول شوند (دوردرسر، ۱۸۶۸، ص ۴۱ و ۳۸۵-۳۸۷).

مسئله فدییه و آیین کشته شدن انسان‌هایی که خدا انگاشته می‌شدند، در بسیاری از نقاط جهان، به‌ویژه یونان و روم متداول و مرسوم بوده است. به تصریح برخی، باور به فدا از باورهای رایج در بیشتر آیین‌های ابتدایی پیش از مسیحیت، مانند آیین‌های مکزیکی، ایتالیایی، یونان باستان، عقائد میتراپرستی سرزمین روم و در میان بت‌پرستان اطراف دریای مدیترانه، بوده و بعدها، از سوی پولس و سایر رسولان به مسیحیت وارد شده است (تئیر، ۱۳۶۲، دیباچه کتاب؛ مولند، ۱۳۶۸، ص ۳۳؛ شلیبی، ۱۹۹۳، ص ۱۵۱-۱۵۳). در آیین‌های مکزیکی، هر چهار سال یک بار، انسان‌های نماینده خدای آتش، قربانی می‌شدند. در ایتالیای باستان، فرانسه و اسپانیا و کشورهای دیگری که تحت نفوذ رُم بودند، رسم کشتن انسانی که نماینده

خدا بود، معمول بود (جرج فریزر، ۱۳۸۳، ص ۶۵۳ و ۶۶۱). به عقیده میتراپرستان، میترای برای خلاصی بشریت از گناهان آنان کشته شد و به خاک سپرده شد (شلیبی، ۱۹۹۳، ص ۱۵۲). به گفته ویل دورانت، اندیشه پسر خدا بودن، نجات‌دهنده بودن و کشته شدن در راه گناهان دیگران، در بسیاری از ادیان پیش از مسیحیت دیده شده است. مانند «کریشنا» در هندوستان، «هوروس» در مصر، «کوتسال کوناتل» در مکزیک، «دیونیزوس» در یونان و «آتیس» در آسیای صغیر که به دلیل نجات بشر مرده بودند (دورانت، ۱۳۸۰، ص ۴۱۶؛ همو، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۶۸۹). واژه «کوربوس» (Kurios) (خداوندگار) که پولس به مسیح اطلاق می‌کند، همان عنوانی بود که کیش‌های سوریه و یونان، به دیونیزوس که می‌مُرد و رستگاری را عملی می‌ساخت، داده بودند (دورانت، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۶۸۹).

در سنت مسیحی در انجیل متی، صرفاً اشاره‌ای به مفهوم «فدا» شده است؛ آنجا که مسیح ✝ در لحظات آخر عمر خطاب به شاگردانش فرمود: «این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری به جهت آموزش گناهان ریخته می‌شود» (متی، ۲۶: ۲۸). ولی روشن‌ترین منابع کتاب مقدسی این آموزه، در رساله‌های پولس یافت می‌شود (عبرانیان، ۱: ۳؛ رومیان ۵: ۱۸؛ فیلیپیان ۲: ۸-۷). در رساله یوحنا رسول (اول یوحنا، ۲: ۲) نیز آمده است. بنابراین، به نظر می‌رسد مسیحیت اگر نگوئیم در محتوای فدییه، حداقل در قسمت ساختار بی‌تأثیر نبوده است.

گناه نخستین

از نگاه متالهان مسیحی، آموزه گناه نخستین، یکی از اصول محکم الهیات مسیحی است، به گونه‌ای که بدون آن، ایده مسیح و کفاره بودن او، نامفهوم و نامعقول است (هلم، ۱۹۹۷، ص ۱۵۳). خاستگاه اصلی این اعتقاد، رساله‌های پولس در عهد جدید (مانند رساله به رومیان) است و تا پیش از او سخنی از گناه ذاتی، در جهان مسیحیت مطرح نشده است (تنانت، ۱۹۰۳، ص ۲۴۹). به باور او، حضرت آدم ✝ پس از ارتکاب گناه (خوردن میوه ممنوعه) و سقوط (Fall) از باغ عدن، پاکی و تقدسی را که پیش از این داشت، از دست داد. نسل او نیز از آن کمال‌ها محروم مانده و همه انسان‌های پس از او، با طبیعتی فاسد و گناه‌آلود که از او به ارث برده‌اند، به هستی گام می‌نهند. در واقع، انسان‌ها از خطای جد خود در رنج هستند. این رنج، با آمدن شریعت رفع نشد. از این رو، فیض الهی به فریاد ما رسید (مسکین، ۱۹۹۲، ص ۳۲۳؛ تیسن، بی‌تا، ص ۱۶۲).

کلیسای کاتولیک، به پیروی از شورای ترنت، معتقد است: گناه اصلی همراه با سرشت انسان «با تولد و نه با تبعیت» منتقل می‌شود (کتکیزم، ۱۹۹۴، بند ۴۰۱-۴۰۹). شخصی که نقش اصلی را در انتقال گناه اصلی به فرزندانش دارد، پدر نخستین است. اگر حوا بدون آدم گناه کرده بود، کودکان

آنان گرفتار گناه اصلی نمی‌شدند؛ زیرا به عقیده متخصصان، اصل فعال، تولید از پدر است. مادر تنها اصل مادی و منفعل کودک را ایجاد می‌کند (آکوئیناس، ۲۰۰۶، بخش دوم، قسمت اول، مسئله ۸۱ گفتار اول و پنجم؛ پیترز، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۵۲).

البته درباره پیامد گناه ذاتی، مسیحیت معتقد به تباهی کامل طبیعت و اراده انسان نیست، بلکه بر این باورند که اراده انسان، تنها اندکی ضعیف شده و آسیب دیده است؛ آن نفوذی که قبلاً در طبیعت حساس او داشته، اکنون دیگر ندارد. شورای ترنت در این باره می‌گوید: «اگر کسی بگوید که اراده آزاد انسان پس از عصیان آدم از بین رفته یا از فعالیت خویش، باز ایستاده باید تکفیر شود» (مولند، ۱۳۳۸، ص ۶۲؛ رسول‌زاده و باغبانی، ۱۳۸۹، ص ۶۰۲).

درباره پیشینه آموزه گناه نخستین، باید یادآور شد که با بررسی شرایط و محیط زندگانی پولس، می‌توان عواملی را مطرح کرد که در بروز چنین تفکری از پولس، نقش مهمی داشته‌اند:

اندیشه پولس از گناه نخستین، سقوط آدم و حوا و نتایج آن در ابتدا، متأثر از تعالیم و باورهای یهودی اوست (تنانت، ۱۹۰۳، ص ۲۵۰)؛ زیرا او روزگاری در زمره آنان بوده و در اورشلیم، الهیات و شریعت یهود را فرا گرفته، و در آنجا به یک فریسی متعصب مبدل شده بود (پالما، ۱۹۹۳، ص ۹). فریسیان، یکی از گروه‌های یهودیت هستند و پولس از هنگام تولد تا زمان مکاشفه و دیدارش با حضرت عیسی (در حدود سال ۳۴ میلادی) (اشرودر، ۱۹۸۱، ج ۱۱، ص ۲)؛ یعنی نزدیک به سی سال، فریسی بوده است. از این رو، به جرأت می‌توان گفت: این مدت سی سال، قابلیت تأثیرگذاری در افکار بعد از خود را دارد. ابتدایی‌ترین امر در این تأثیر و تأثر، داستان گناه آدم و حوا در باغ عدن و اتفاقات و حوادثی است که برای آنان افتاده است و به صورت مفصل در اسفار تورات بیان شده است (سفر پیدایش، باب دوم و سوم). دانشمندان یهودی، بر این مطلب اتفاق نظر دارند که گناه آدم و حوا در باغ عدن، بر همه نسل‌های بعد از آنان تأثیر گذاشته و نسل آدم برای همیشه بار گناه اجداد خود را بر دوش می‌کشد. همین گناه بود که علت اصلی مرگ و رنج بود (کهن، ۱۳۵۰، ص ۱۱۴). علاوه بر این، می‌توان امور دیگری را در دین یهود برشمرد که به اندیشه‌های پولس شباهت‌هایی دارد: یکی قیاسی است که توسط دانشمندان یهودی بین مورد گوساله سامری و گناه آدم و حوا صورت گرفته و اظهار کردند: همچنانکه گناه پرستش گوساله سامری لکه شومی از خود باقی گذاشت که تاکنون در سرنوشت بشریت تأثیر سویی داشته، گناه آدم و حوا نیز بر همه نسل‌های بعدی مؤثر بوده است (کهن، ۱۳۵۰، ص ۱۱۴).

سرچشمه این باور یهودی نیز به قوم بنی‌اسرائیل برمی‌گردد؛ زیرا یکی از باورهای مرسوم در میان قوم بنی‌اسرائیل، «مفهوم گناه جمعی به دلیل نافرمانی یک نفر» بود. از این رو، ضرورت داشت تا برای

فرونشانیدن خشم بیهوه، کفاره جمعی صورت می‌گرفت (پی. واینر، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۲۱۹۶). یکی از نمونه‌های روشن آن، در کتاب یوشع آمده است که وقتی حضرت موسی وفات یافت، خداوند به یوشع، وعده خروج از صحرای سینا، عبور از اردن به کنعان و فتح همه سرزمین‌های پیش‌روی آنان مانند جتیان، آموریان و یبوسیان را داده بود (یوشع، ۳: ۱۰). با وجود این، بنی‌اسرائیل از آموریان در سرزمین‌های شکست‌سختی خورده و سی و شش نفر کشته و بقیه فرار کردند. یوشع، دلیلش را که از خداوندگار بیهوه پرسید، پاسخ شنید که اسرائیل گناه کرده، از عهد خداوند تجاوز کرده، و بخشی از غنائمی که وقف بیهوه بود، در اسباب شخصی خود نهاده است. حقیقت این بود که عَخَان/بن کرمی مخفیانه، چیزهایی را برای خود برداشته بود و پس از آنکه انکار کرده و سربازان یوشع، وسایل را در خیمه او یافتند، او و خانواده و حیوانات او سنگسار و در «وادی عخور» در آتش سوزانده شدند. بنابراین، به دلیل خیانت یک نفر، خداوند بر قوم بنی‌اسرائیل غضب کرد، و وعده خود را برداشت و با از بین بردن او، آن قوم را بخشید و بر آموریان پیروز گردانید (یوشع، باب ۷؛ پی. واینر، همان).

البته یهودیان به خلاف پولس، هیچ اعتقادی به موروثی بودن گناه پدر و مادر نخستین و فاسد بودن ذات بشر ندارند؛ زیرا آنان به این معنا نیز اعتقاد دارند که انسان ذاتاً موجودی بی‌گناه است. در نوشته‌های تلمود این‌گونه آمده است: «مثل کودک یک‌ساله که هنوز طعم گناه را نچشیده است»، یا «خوشا به حال کسی که در لحظه مرگ مانند لحظه تولد باشد»؛ یعنی همان‌گونه که در هنگام تولد هیچ گناهی نداشته وقت مردن نیز از گناه پاک باشد (کهن، ۱۳۵۰).

در واقع پولس، هرچند محتوای گناه نخستین را از عهد عتیق اقتباس کرده، اما فرم و ساختار آن را از گنوسی‌ها گرفته است. در جهان یونانی - رومی، از یک قرن پیش از ظهور مسیحیت (دوران، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۷۰۷؛ ایلخانی، ۱۳۷۴، ص ۱۶ و ۱۷)، نظریه‌ها و فلسفه‌های عرفانی مانند گنوسی‌گری (gnosticism) و هرمتیسم (hermeticism) وجود داشت که قائل به طبیعت دوگانه انسان، یعنی جان اثیری و جسم مادی بودند. این دو فلسفه، مدعی بودند، که با هبوط آدم از زیستگاه خود نزد «پدر نور» و همزیستی او با «طبیعت» در جهان پست مادی، جان اثیری او در جسم مادی گرفتار شد. انسان‌ها این طبیعت و همزیستی را از والدین خود به ارث برده‌اند. بنابراین، رستگاری، در رهایی جان اثیری از درگیری خود با ماده تباه‌کننده نهفته است (پی. واینر، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۲۱۹۸-۲۲۰۰).

برای نشان دادن ارتباط دیدگاه پولس با دیدگاه گنوسیان، باید به اختصار به برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های گنوسیان اشاره کرد: یکی از مباحث مهم گنوسیان، بحث از نجات و رهایی «جان انسان» از

«جهان مادی» است. به باور آنان، جهان مادی، شرّی است که روح انسان در آن گرفتار شده است. آنان نگاهی منفی و نقصانی به جسم و ماده و جهان مادی معطوف می‌کنند، به‌طوری‌که در توصیف جهان مادی از الفاظ زندان و سیاه‌چال استفاده کرده‌اند (جوینز، ۱۹۹۲، ص ۴۳). در آثار پولس نیز این ثنویت گنوسی به چشم می‌خورد. برای نمونه، وی جسم را طبیعت ضعیف انسانی و طبیعت کهنه ایمان‌دار داشته، معتقد است: چنین طبیعت گناه‌آلودی، دشمن خدا و «پدیدآورنده گناه است» (مکی‌تاش، ۲۰۰۳، ج ۱۱، ص ۵۳۹) و هرگز نمی‌تواند خدا را خشنود نماید. در مقابل، روح را امری در تنش با جسم تصور می‌کند و آن را سبب حیات و عدالت و الهی معرفی می‌کند (رومیان، ۸: ۱۱-۵).

گنوسی‌ها در باب نجات و رهایی جان اثیری (روح انسان)، صورت‌های گوناگونی ترسیم می‌کردند: یکی از صورت‌های گنوسی‌ها این بود که انسان به‌تنهایی و بدون دخالت یک منجی الهی، نمی‌تواند خود را نجات دهد. برای دخالت الهی، عبارت بود از: پایین آمدن موجودی الهی که نجات را ممکن سازد (بران، ۲۰۰۵، ج ۲، ص ۶۱۰). پولس نیز مسیح را موجودی الهی می‌دانست که برای نجات انسان‌ها از گناه ذاتی، قبول جسم کرده و به عالم خاک پا نهاده است (ایلخانی، ۱۳۸۰، ص ۷۵-۷۳).

صورت دیگر گنوسی‌ها برای رهایی انسان این بود که آنان به دنبال معرفتی نجات‌بخش درباره منشأ شر در جهان هستند که مانع خودنمایی جنبه الهی انسان می‌شود تا بتواند آزاد شود و به سوی جهان الهی صعود کند (کونگ، ۱۳۸۴، ص ۷۴). بنابراین، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های گنوسی‌ها، اعتقاد به سقوط (سقوط روح) و نجات از طریق معرفت است؛ یعنی راه نجات، در شناخت و معرفت به امور نظیر وضع ناگوار روح در این دنیا و... معنا می‌یابد (جوینز، ۱۹۹۲، ص ۴۵۰؛ آ. گریدی، ۱۳۷۷، ص ۵۵). سخن پولس در مسیحیت، بی‌شبهت به این اعتقاد نیست؛ چراکه وی نیز راه برون‌رفت از اسارت گناه ذاتی و سقوط انسان را از سنخ شناخت و ایمان به مسیح می‌داند و نقشی برای عمل قائل نیست.

حاصل اینکه پولس، گناه‌آلود بودن ذات و موروثی بودن گناه ذاتی را با وام‌گیری از نظریات گنوسی مطرح کرد. از این‌رو، برخی تلاش کرده‌اند، رساله‌های پولس را بر اساس تفکر گنوسی و مبانی و چارچوب گنوسی مورد تفسیر قرار دهند (باگلز، ۱۹۷۵).

نتیجه‌گیری

امت نخستین مسیحی، پس از ترک اورشلیم و سکونت در انطاکیه، لباس یهودیت را از تن بیرون و به تفکر غالب و رایج آن دوران، یعنی یونانی‌مآبی ملبس شده‌اند. به نظر می‌رسد، که مسیحیت پس از

استقلال و جدایی از یهودیان، باید به امر انسجام و نظم در الهیات خود پردازد. از سوی دیگر، مسیحیت در قرن‌های نخست حیات خود، مانند هر دینی دیگر، با نزاع‌ها و اختلاف‌نظرهای بسیاری در مورد عقاید مواجه بود. از این رو، رسولان و به دنبال آن، پدران کلیسا در قرون ۱۰۰ تا ۵۰۰ میلادی با استفاده از اندیشه‌ها و مقوله‌های دوران یونانی‌مآبی دست به سازماندهی باورها زدند.

رسولان و پدران کلیسا، برای اینکه امت‌هایی را که با فلسفه، فکر و فرهنگ یونانی - رومی خو گرفته بودند، به خود متقاعد و متمایل سازند، استفاده از شیوه و فرهنگ یونانی‌مآبی را بهترین فرصت برای خود به حساب آوردند. از این رو، برخی از آموزه‌ها مانند الوهیت (تثلیث) و تجسد را به‌طور کامل هم از لحاظ محتوا و هم از لحاظ ساختار، در مقوله‌های یونانی تفسیر کردند. در مورد هر آموزه‌ای که محتوا موجود بود، مانند فدا و گناه نخستین، با اقتباس ساختار از فرهنگ و فلسفه یونان، به تبیین و تنظیم آن پرداختند. علاوه بر نقش کلیدی که رسولان و پدران کلیسا در این زمینه ایفا کردند، مسیحیت با اقتباس از ساختارهای امپراتوری رومی، شوراها و کلیسای را تشکیل می‌داد که همه اسقف‌های جهان در آن گرد هم می‌آمدند و مسائل بزرگ الهیاتی و غیرالهیاتی مورد اختلاف، در درون این شوراها مورد ارزیابی و بحث قرار می‌گرفت و سرانجام، به صورت اعتقادنامه مورد امضا و تصویب قرار می‌گرفت.

هرچند شواهدی وجود دارد که ریشه و پایه این آموزه‌ها به هند و یا مصر برمی‌گردد، ولی با توجه به اینکه ظهور مسیحیت و نیز رشد و بالندگی آن، در دوران «یونانی‌مآبی» بوده است و فرهنگ و اندیشه‌های یونانی در دوران رومی - مسیحی در اوج بوده است و به عبارت دیگر، در این دوره تاریخی، به سبب سیطره فرهنگ هلنی (یونانی) بر دیگر فرهنگ‌ها، مسیحیت با اندیشه یونانی تعامل بیشتری داشت، پذیرش نفوذ سنت یونانی در سنت مسیحی، به واقع نزدیک است. افزون بر این، اندیشمندان مسیحی، انتشار تمدن و دانش‌های یونانی را در پیش از میلاد مسیح، حکمت الهی برای آماده‌سازی ظهور مسیح و نشر انجیل او می‌دانند. حتی پولس، بنیانگذار مسیحی و نیز دفاعیه‌نویسان مسیحی از فلسفه و فرهنگ یونانی، به عنوان تفکر رایج برای تبلیغ مسیحیت و یا تبیین عقاید آن استفاده می‌کردند. نتیجه اینکه، اگر نبود بذر یونانی و خاک حاصل‌خیز رومی، مسیحیت و دفاعیه‌نویسان آن، از لحاظ شکل‌گیری باورها و اندیشه‌ها و نیز انسجام در آنها، کار به جایی نمی‌بردند.

منابع

ا. گریدی، جوان، ۱۳۷۷، *مسیحیت و بدعت‌ها*، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، قم، طه. ادوردسر، یونان، ۱۸۶۸، *تاریخ الفداء*، بیروت، بی‌نا.

ایلخانی، محمد، ۱۳۷۴، «مذهب گنوسی»، *معارف*، ش ۳۴ و ۳۵، ص ۱۶ - ۳۱.

—، ۱۳۸۰، *متافیزیک بوئتیوس (بحثی در فلسفه و کلام مسیحی)*، تهران، الهام.

ایونس، ورونیکا، ۱۳۷۵، *شناخت اساطیر هند*، ترجمه باجلان فرخی، تهران، اساطیر

آذرنوش، آذرتاش، ۱۳۷۹، *فرهنگ معاصر عربی - فارسی*، تهران، نشر نی.

آشتیانی، جلال‌الدین، ۱۳۶۸، *تحقیقی در دین مسیح*، تهران، نگارش.

باغبانی، جواد، ۱۳۸۹، «نقش پدران کلیسا در شکل‌گیری کلیسای مسیحی»، *معرفت ادیان*، ش ۴، ص ۱۰۸-۸۳.

برانتل، جورج، ۱۳۸۱، *آیین کاتولیک*، ترجمه حسن قنبری، قم، مرکز مطالعات ادیان و مذاهب.

بی. ناس، جان، ۱۳۷۲، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

پالما، آنتونی، ۱۹۹۳، *بررسی رساله‌های پولس به غلاطیان و رومیان*، ترجمه آرمان رشیدی، بی‌جا، آموزشگاه کتاب مقدس.

پی. واینر، فیلیپ، ۱۳۸۵، *فرهنگ تاریخ اندیشه‌ها*، گروه مترجمان، تهران، سعادت.

پیترز، اف ئی، ۱۳۸۴، *یهودیت، مسیحیت و اسلام*، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

تیر، محمدطاهر، ۱۳۶۲، *افسانه‌های بت‌پرستی در آیین کلیسا*، ترجمه سید عبدالرحیم خلخالی، چ دوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

توحیدی، محمضیاء، ۱۳۹۳، *درآمدی بر کتاب مقدس و الهیات مسیحی*، تهران، کانون اندیشه جوان.

تیسن، هنری، بی‌تا، *الهیات مسیحی*، ترجمه ط. میکائیلان، تهران، حیات ابدی.

جرج فریزر، جیمز، ۱۳۸۳، *شاخه‌ی زرین*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، آگاه.

حداد، یوسف دره، بی‌تا(الف)، *نظم القرآن و الکتاب: معجزة القرآن، بیروت، منشورات المكتبة البولسیة.*

—، بی‌تا(ب)، *القرآن و المسیحیة*، بیروت، منشورات المكتبة البولسیة.

خواص، امیر، ۱۳۹۲، *الوهیت در مسیحیت: بررسی تحلیلی و انتقادی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

دورانت، ویل، ۱۳۷۱، *تاریخ تمدن*، ترجمه حمید عنایت و دیگران، چ سوم، تهران، انقلاب اسلامی.

—، ۱۳۸۰، *لذات فلسفه*، ترجمه عباس زریاب خوئی، چ چهاردهم، تهران، علمی و فرهنگی.

دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۳۵، *لغت‌نامه*، تهران، مجلس شورای ملی.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت، دارالقلم.

رسول‌زاده، عباس و جواد باغبانی، ۱۳۸۹، *شناخت مسیحیت*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

زیبایی‌نژاد، محمدرضا، ۱۳۷۶، *درآمدی بر تاریخ و کلام مسیحیت*، چ دوم، قم، نشر معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی.

شلی، احمد، ۱۹۹۳ق، *مقارنه الاديان (۲) المسيحية*، قاهرة، مكتبة النهضة المصرية، الطبعة العاشرة.

صادق‌نیا، مهرباب، ۱۳۸۴، «پولس و شریعت»، *هفت آسمان*، ش ۲۵، ص ۲۵-۶۰.

طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین.

قرشی، سیدعلی اکبر، ۱۳۷۱، *قاموس قرآن*، چ ششم، تهران، دار الکتب الإسلامية.

کونگ، هانس، ۱۳۸۴، *تاریخ کلیسای کاتولیک*، ترجمه حسن قنبری، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

کهن، راب. ا، ۱۳۵۰، *گنجینه‌ای از تلمود*، ترجمه امیرفریدون گرگانی، تهران، زیبا.

مسکین، متی، ۱۹۹۲، *شرح رساله القديس پولس الرسول الى اهل رومية*، دیرالقديس انبار مقار.

مک‌گراث، آلیستر، ۱۳۸۵، *درآمدی بر الهیات مسیحی*، ترجمه عیسی دیباج، تهران، کتاب روشن.

—، ۱۳۸۴، *درسنامه الهیات مسیحی*، ج ۱، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.

—، ۱۳۹۲م، *درسنامه الهیات مسیحی*، ج ۲، ترجمه محمدرضا بیات، بهروز حدادی، وحید صفری، قم، ادیان و مذاهب.

معین، محمد، ۱۳۶۴، *فرهنگ فارسی*، چ چهارم، تهران، امیر کبیر.

موحدیان عطار، علی و محمدعلی رستمیان، ۱۳۸۶، *درسنامه ادیان شرقی*، قم، طه.

مولند، اینار، ۱۳۶۸، *جهان مسیحیت*، ترجمه محمدباقر انصاری و مسیح مهاجری، تهران، امیرکبیر.

میشل، توماس، ۱۳۷۷، *کلام مسیحی*، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

میلر، و. م، ۱۹۸۱، *تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران*، ترجمه علی نخستین، چ دوم، بی‌جا، حیات ابدی.

ناردو، دان، ۱۳۸۵، *پیدایش مسیحیت*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران، ققنوس.

والز، اندروز، ۱۳۸۹، *مسیحیت در جهان امروز*، ترجمه احمدرضا مفتاح و حمید بخشنده، قم، ادیان و مذاهب.

والورد، جان، ۱۹۶۹ق، *خداوند ما عیسی مسیح*، ترجمه مهرداد فاتحی، بی‌جا، جماعت ربانی.

ولفسن، هری اوسترین، ۱۳۸۹، *فلسفه آبابی کلیسا*، ترجمه علی شهبازی، قم، ادیان و مذاهب.

ویلکن، رابرت، ۱۳۸۱، «خدای سه‌گانه در کتاب مقدس و ظهور راست‌کیشی»، ترجمه الیاس عارف‌زاده، *هفت آسمان*،

ش ۱۴، ص ۳۹-۹۲.

ویور، مری‌جو، ۱۳۹۳، *درآمدی به مسیحیت*، ترجمه حسن قنبری، قم، ادیان و مذاهب.

هاکس، مستر، ۱۳۸۳، *قاموس کتاب مقدس*، چ دوم، تهران، اساطیر.

هیگ، جان، ۱۳۷۸، *پلورالیسم دینی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، تبیان.

—، ۱۳۸۶، *اسطوره تجسد خدا*، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی و محمدحسن محمدی، قم، مرکز مطالعات ادیان و مذاهب.

هینلز، جان راسل، ۱۳۸۹، *ادیان زنده شرق*، جمعی از مترجمان، قم، ادیان و مذاهب.

یگر، ورنر، ۱۳۸۹، *صدر مسیحیت و پایداری یونانی*، ترجمه فریده فرنودفر و امیر نصیری، تهران، حکمت.

یگر، ورنر، شهریور ۱۳۸۹، «الهیات متفکران یونانی»، ترجمه فریده فرنودفر، *کتاب ماه دین*، ش ۱۵۵، ص ۷۰-۸۰.

Antoin, Faivre, 1995, *The Eternal Hermes From Greek God To The AlchemicalMagus With Thirty Nine Plates*, Trans. By Josceyln Godwin, Phanes Press.

Aquinas, Thomas, 2006, *Summa Theologiae*, New York, Cambridge University Press.

Braun, Rene, 2005, "Gnosis" in the *Encyclopedia of Chrisyian Theology*, Routledge, Editor, Jean-Yves Lacoste, New York & London.

Broderick, Robert C., 1944, "Power" in: *Concise Catholic Dictionary*, Minnesota, Catechetical Guild Educational Socieiy.

Broderick, Robert C., "Paraclete " in: *Concise Catholic Dictionary*.

Burkert, Walter, 1985, *Greek Religion*, Harvard University Prees.

Catechism of the Catholic Church, Ireland, Veritas, 1994

Pagels, Elaine, 1975, *The Gnostic Paul*, Philadelphia, Fortress press.

Eliade, Mircea, 1987, *The Encyclopediia Of Religion*, vol 7, New York: Macmillan Publishing Company.

F. Schroeder, 1967, "Paul, aposlest" in *New Catholic Encyclopedia*, The Catholic university of America, Washington, D. C.

Mackintosh, H. R., «Sin(christian)», in: *Encyclopedia of Religion and Ethics*, Ed: james hastings, London, T. & T. clark.

Miles, Geoffrey, 1999, *Classical Mythology in English Literature: A Critical Anthology*, University of Illinois press.

Helm, Paul, 1997, *Faith and Understanding*, Eerdmans Pulishingco. Edinburgh University Press.

Jonas, Hans, 1992, *The Gnostic Religion: the Message of the Alien God And the Beginnig of Christianity*, Boston: Beacon Press, third editon.

Robert C. Broderick, "incarnation" in: *Concise Catholic Dictionary*.

Tennant, F. R., M.A., B.Sc, 1903, *The Sources Of The Doctrines Of The Fall And Original Sin*, London: Cambridge.

Topmoelier, W.G., "Salvation", In: *New Catholic Encyclopedia*, v. 12

Walsh, Michael, 2005, *Roman Catholicism: The Basics*, London & New York: Routledge, by Taylor & Francis Inc.

Webster, Merriam, 1999, "Theology" in: *Encyclopedia Of World Religions*, Wendy Doniger, Consulting Editor, Springfield, mass: Merriam- Webster, Inc.

Nicholas de Lange, 2000, *An introduction to Judaism*, Cambridge university press, Cambridge.

Schaff P, 1919, *Creeeds of Christendom*, Harper, New York.

Walsh, Michael, 2005, *Roman Cathilicim: The Basics*, Routledge, by Taylor & Francis Inc, London & NewYork.